

«بسم نام خالق آرامش»

نام کتاب: صداریار کتب

نام نویسنده: سهراب سپهری

تعداد صفحات: ۱۷ صفحه

تاریخ انتشار: تابستان سال ۱۳۴۴



کافئین بوکلی

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

صدای پای آب

سهراب سپهری

=====

=====

اهل کاشانم
روزگارم بد نیست
تکه نانی دارم فرده هوشی سر سوزن ذوقی
مادری دارم بهتراز برگ درخت
دوستانی بهتر از آب روان
و فدایی که دراین نزدیکی است
لای این شب بوها پای آن کاج بلند
روی آگاهی آب روی قانون گیاه
من مسلمانم
قبله ام یک گل سرف
جانمازم چشمه مهرم نور
دشت سجاده من
من وضو با تپش پنجره ها می گیرم
در نمازم جریان دارد ماه جریان دارد طیف
سنگ از پشت نمازم پیداست
همه ذرات نمازم متبلور شده است
من نمازم را وقتی می خوانم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو
من نمازم را پی تکبیره الامراه علف می خوانم
پی قد قامت موج
کعبه ام بر لب آب
کعبه ام زیر اقاقی هاست
کعبه ام مثل نسیم باغ به باغ می رود شهر به شهر
مجرالاسود من روشنی باغچه است
اهل کاشانم
پیشه ام نقاشی است
گاه گاهی قفسی می سازم با رنگ می فروشم به شما
تا به آواز شقایق که در آن زندانی است
دل تنهایی تان تازه شود
چه فیالی چه فیالی ... می دانم
پرده ام بی جان است
فوب می دانم موز نقاشی من بی ماهی است
اهل کاشانم
پدرم پشت دو بار آمدن چلچله ها پشت دو برف
پدرم پشت دو خوابیدن در مهتابی
پدرم پشت زمانها مرده است
پدرم وقتی مرد آسمان آبی بود
مادرم بی خبر از خواب پرید فواهرم زیبا شد
پدرم وقتی مرد پاسبان ها همه شاعر بودند
مرد بقال از من پرسید : چند من خربزه می خواهی ؟
من از او پرسیدم : دل فوش سیری چند ؟



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پدرم نقاشی می کرد
تار هم می سافت تار هم میزد
فط خوبی هم داشت
باغ ما در طرف سایه دانایی بود
باغ ما جای گره خوردن احساس و گیاه
باغ ما نقطه برافورد نگاه و قفس و آینه بود
باغ ما شاید قوسی از دایره سبز سعادت بود
میوه کال فدا را آن روز می جویدم در خواب
آب بی فلسفه می خوردم
توت بی دانش می پیدم
تا اناری ترکی بر می داشت دست فواره خواهش می شد
تا چلویی می خواند سینه از ذوق شنیدن می سوخت
گاه تنهایی صورتش را به پس پنجره می پسباندید
شوق می آمد دست در گردن مس می انداخت
فکر بازی می کرد
زندگی چیزی بود مثل یک بارش عید یک چنار پر سار
زندگی در آن وقت صفی از نور و عروسک بود
یک بغل آزادی بود
زندگی در آن وقت موض موسیقی بود
طفل پاورچین پاورچین دور شد کم در کوچه سناقک ها
بار فود را بستم رفته از شهر فیالات سبک بیرون دلم از غربت
سناقک پر
من به مهمانی دنیا رفته
من به دشت اندوه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

من به باغ عرفان
من به ایوان چراغانی دانش رفتم
رفتم از پله مذهب بالا
تا ته کوچه شک
تا هوای فنک استخفا
تا شب فیس ممبت رفتم
من به دیدار کسی رفتم در آن سر عشق
رفتم , رفتم تا زن
تا چراغ لذت
تا سکوت فواشش
تا صدای پر تنهایی
پیزها دیدم در روی زمین
کوذکی دیدم ماه را بو می کرد
قفسی بی در دیدم که در آن روشنی پرپر می زد
نردبانی که از آن عشق می رفت به باغ ملکوت
من زنی را دیدم نور در هاون می کوبید
ظهر در سفره آنان نان بود سبزی بود دوری شبنم بود کاسه داغ
ممبت بود
من گدایی دیدم در به در می رفت آواز چکاوک می فواست
و سپوری که به یک پوسته فریزه می برد نماز
بره ای را دیدم بادبادک می خورد
من الاغی دیدم ینمه را می فهمید
در چراگاه نصیحت گوی دیدم سیر
شاعری دیدم هنگام فطاب به گل سوسن می گفت شما



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

من کتابی دیدم واژه هایش همه از جنس بلور
کاغذی دیدم از جنس بهار
موزه ای دیدم دور از سبزه
مسجدی دور از آب
سر بالین فقیهی نومید کوزه ای دیدم لبریز سوال
قاطری دیدم بارش انشا
اشتری دیدم بارش سبد فالی پند و امثال
عارفی دیدم بارش تننا ها یا هو
من قطاری دیدم روشنایی می برد
من قطاری دیدم فقه می بردو چه سنگین می رفت
من قطاری دیدم که سیاست می برد و چه فالی می رفت
من قطاری دیدم تخم نیلوفر و آواز قناری می برد
و هواپیمایی که در آن اوج هزاران پای
فاک از شیشه آن پیدا بود
کاکل پوپک
فال های پر پروانه
عکس غوکی در موض
و عبور مگس از کوچه تنهایی
فواهنش روشن یک گنجشک وقتی از روی چناری به زمین می آید
و بلوغ خورشید
و هم آغوشی زیبای عروسک با صبح
پله هایی که به گلخانه شهوت می رفت
پله های که به سردابه الکل می رفت
پله هایی که به قانون فساد گل سرف



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و به ادراک ریاضی میات
پله هایی که به باجم اشراق
پله هایی که به سکوی تجلی می رفت
مادره آن پایین
استکان ها را در فاطره شط می شست
شهر پیدا بود
رویش هندسی سیمان , آهن , سنگ
سقف بی کفتر صدها اتوبوس
گل فروشی گلهايش را می کرد مراج
در میان دو درفت گل یاس شاعری تاب می بست
پسری سنگ به دیوار دبستان میزد
کودکی هسته زردآلو را روی سجاده بیرنگ پدر تف می کرد
و بزی از فزر نقشه جغرافی آب می خورد
بنددرفتی پیدا بود : سینه بندی بی تاب
چرخ یک گاری در مسرت واماندن اسب
اسب در مسرت فوایدن گاری پی
مردگارپی در مسرت مرگ
عشق پیدا بود موج پیدا بود
برف پیدا بود دوستی پیدا بود
کلمه پیدا بود
آب پیدا بود عکس اشیا در آب
سایه گاه فنک یافته ها در تف فون
سمت مرطوب میات
شرق اندوه نهاد بشری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فصل ولگردی در کوچه زن
بوی تنهایی در کوچه فصل
دست تابستان یک بادبزن پیدا بود
سفره دانه به گل
سفر پیچک این خانه به آن خانه
سفر ماه به موز
فوران گل مسرت از فاک
ریزش تاک جوان از دیوار
بارش شبنم روی پل خواب
پرش شادی از فندق مرگ
گذر مادته از پشت کلاه
جنگ یک روزنه با فواهش نور
جنگ یک پله با پای بلند فورشید
جنگ تنهایی بایک آواز
جنگ زیبای گلابی ها با خالی یک زنبیل
جنگ فونین انار و دندان
جنگ نازی ها با ساقه ناز
جنگ طوطی و فصامت با هم
جنگ پیشانی با سردی مهر
ممله کاشی مسجد به سجود
ممله باد به معراج مباب صابون
ممله لشکر پروانه به برنامه دفع آفات
ممله دسته سنجاقک به صف کارگر لوله کشی
ممله هنگ سیاه قلم نی به حرف سربی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ممله واژه به فک شاعر
فتح یک قرن به دست یک شعر
فتح یک باغ به دست یک سار
فتح یک کوچه به دست دو سلام
فتح یک شهر به دست سه چهار اسب سوار چوبی
فتح یک عید به دست دو عروسک یک توپ
قتل یک مغمضه روی تشک بعد از ظهر
قتل یک قصه سر کوچه خواب
قتل یک غصه به دستور سرود
قتل مهتاب به فرمان نئون
قتل یک بید به دست دولت
قتل یک شاعر افسرده به دست گل یخ
همه ی روی زمین پیدا بود
نظم در کوچه یونان می رفت
مغذ در باغ معلق می خواند
باد در گردنه فیبر بافه ای از فس تاریخ به خاور می راند
روی دریاچه آرام نگین قایقی گل می برد
در بنارس سر هر کوچه چراغی ابدی روشن بود
مردمان را دیدم
شهر ها را دیدم
دشت ها را کوهها را دیدم
آب را دیدم فاک رادیدم
نور و ظلمت را دیدم
و گیاهان را در نور و گیاهان را در ظلمت دیدم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جانور را در نور , جانور را در ظلمت دیده
و بشر را در نور و بشر را در ظلمت دیده
اهل کاشانم اما
شهر من کاشان نیست
شهر من گم شده است
من با تاب من با تب
فانه ای در طرف دیگر شب سافته ام
من در این فانه به گم نامی نمناک علف نزدیکم
من صدای نفس باغچه را می شنوم
و صدای ظلمت را وقتی از برگی می ریزد
و صدای سرفه روشنی از پشت درخت
عطسه آب از هر رفته ی سنگ
چک چک چلچله از سقف بهار
و صدای صاف , باز و بسته شدن پنجره تنهایی
و صدای پاک , پوست انداختن مبهم عشق
متراکم شدن ذوق پریدن در بال
و ترک خوردن خودداری روح
من صدای قدم خواهش را می شنوم
و صدای پای قانونی فون را در رگ
ضربان سمر چاه کبوترها
تپش قلب شب آدینه
جریان گل میفک در فکر
شیهه پاک حقیقت از دور
من صدای وزش ماده را می شنوم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و صدای کفش ایمان را در کوچه شوق
و صدای باران را روی پلک تر عشق
روی موسیقی غمناک بلوغ
روی آواز انارستان ها
و صدای متلاشی شدن شیشه شادی در شب
پاره پاره شدن کاغذ زیبایی
پر و فالی شدن کاسه غربت از باد
من به آغاز زمین نزدیکم
نبض گل ها را می گیرم
آشنا هستم با سرنوشت تر آب عادت سبز درخت
روح من در جهت تازه اشیا جاری است
روح من کم سال است
روح من گاهی از شوق سرفه اش می گیرد
روح من بیگانه است
قطره های باران را ، درز آجرها را می شمارد
روح من گاهی مثل یک سنگ سر راه مقیقت دارد
من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن
من ندیدم بیدی سایه اش را بفروشد به زمین
رایگان می بفشد نارون شافه خود را به کلاغ
هر کجا برگی هست شور من می شکند
بوته فشفاشی شست و شو داده مرا در سیلان بودن
مثل بال منشره وزن سمر را میدانم
مثل یک گلدان می دهم گوش به موسیقی رویدن
مثل زنبیل پر از میوه تب تند رسیدن دارم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مثل یک میکرده در مرز کسالت هستم
مثل یک سافتمان لب دریا نگرانم به کشش های بلند ابدی
تا بفواهی فورشید تا بفواهی پیوند تا بفواهی تکثیر
من به سیبی فشنوده
و به بوییدن یک بوته بابونه
من به یک آینه یک بستگی پاک قناعت دارم
من نمی فندم اگر بادکنک می ترکد
و نمی فندم اگر فلسفه ای ماه را نصف می کند
من صدای پر بلدرچین را می شناسم
رنگ های شکم هوبره را اثر پای بز کوهی را
فوب می دانم ریواس کجا می روید
سار کی می آید کبک کی می فواند باز کی می میرد
ماه در فواب بیابان پیست
مرگ در ساقه فواش
و تمشک لذت زیر دندان هم آغوشی
زندگی رسم فوشایندی است
زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ
پرشی دارد اندازه عشق
زندگی چیزی نیست که لب طاقچه عادت از یادمن و تو برود
زندگی جذبه دستی است که می چیند
زندگی نوبر انجیر سیاه در دهان گس تابستان است
زندگی بعد درفت است به پیشم مشره
زندگی تجربه شب پره در تاریکی است
زندگی مس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زندگی سوت قطاری است که در فواید پل می پیچد
زندگی دیدن یک باغچه از شیشه مسدود هواپیماست
فبر رفتن موشک به فضا
لمس تنهایی ماه
فکر بوییدن گل در کره ای دیگر
زندگی شستن یک بشقاب است
زندگی یافتن سکه دهشاهی در جوی فیابان است
زندگی مجذور آینه است
زندگی گل به توان ابدیت
زندگی ضرب زمین در ضربان دل ما
زندگی هندسه ساده و یکسان نفسهاست
هر کجا هستم باشم
آسمان مال من است
پنجره فکر هوا عشق زمین مال من است
چه اهمیت دارد
گاه اگر می رویند
قارچ های غربت ؟
من نمی دانم که چرا می گویند : اسب میوان نمیبی است کبوتر
زیباست
و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست
گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد
پشم ها را باید شست جور دیگر باید دید
واژه ها را باید شست
واژه باید خود باد , واژه باید خود باران باشد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چترها را باید بست
زیر باران باید رفت
فکر را خاطره را زیر باران باید برد
با همه مردم شهر زیر باران باید رفت
دوست را زیر باران باید برد
عشق را زیر باران باید بست
زیر باران باید با زن فواید
زیر باران باید بازی کرد
زیر باران باید چیز نوشت مرف زد نیلوفر کاشت
زندگی تر شدن پی در پی
زندگی آب تنی کردن در موضعه اکنون است
رفت ها را بکنیم
آب در یک قدمی است
روشنی را بپشیم
شب یک دهکده را وزن کنیم فواید یک آهو را
گرمی لانه لک لک را ادراک کنیم
روی قانون چمن پا نگذاریم
در موستان گره ذایقه را باز کنیم
و دهان را بگشاییم اگر ماه در آمد
و نگوئیم که شب چیز بدی است
و نگوئیم که شب تاب ندارد فبر از بینش باغ
و بیاریم سبد
ببریم این همه سرخ این همه سبز
صبح ها نان و پنیرک بخوریم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و بکاریم نهالی سر هر پیچ کلام
و بپاشیم میان دو هجا تخم سکوت
و نفوانیم کتابی که در آن باد نمی آید
و کتابی که در آن پوست شبنم تر نیست
و کتابی که در آن یافته ها بی بعدند
و نفواییم مگس از سر انگشت طبیعت بپرد
و نفواییم پلنگ از در خلقت برود بیرون
و بدانیم اگر کره نبود زندگی چیزی کم داشت
و اگر فنج نبود لطمه می خورد به قانون درخت
و اگر مرگ نبود دست ما در پی چیزی می گشت
و بدانیم اگر نور نبود منطق زنده پرواز دگرگون می شد
و بدانیم که پیش از مرجان فلایی بود در اندیشه دریا ها
و نپرسیم کجاییم
بو کنیم اطلسی تازه بیمارستان را
و نپرسیم که فواره اقبال کجاست
و نپرسیم چرا قلب مقیقت آبی است
و نپرسیم پدرهای پدرها چه نسیمی چه شبی داشته اند
پشت سر نیست فضایی زنده
پشت سر مرغ نمی فواند
پشت سر باد نمی آید
پشت سر پنجره سبز صنوبر بسته است
پشت سر روی همه فرزه ها خاک نشسته است
پشت سر خستگی تاریخ است
پشت سر خاطره ی موج به ساحل صدف سرد سکون می ریزد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

لب دریا برویم
تور در آب بیندازیم
وبگیریم طراوت را از آب
ریگی از روی زمین برداریم
وزن بودن را احساس کنیم
بد نگوییم به مهتاب اگر تب داریم
دیده ام گاهی در تب ماه می آید پایین
می رسد دست به سقف ملکوت
دیده ام سهره بهتر می خواند
گاه زخمی که به پا داشته ام
زیر و بم های زمین را به من آموخته است
گاه در بستر بیماری من مجم گل چند برابر شده است
و فزون تر شده است قطر نارنج شعاع فانوس
و نترسیم از مرگ
مرگ پایان کبوترنیست
مرگ وارونه یک زنجیره نیست
مرگ در ذهن افاقی جاری است
مرگ در آب و هوای فوش اندیشه نشیمن دارد
مرگ در ذات شب دهکده از صبح سفن می گوید
مرگ با فوشه انگور می آید به دهان
مرگ در منجره سرف - گلو می خواند
مرگ مسهول قشنگی پر شاپرک است
مرگ گاهی ریمان می چیند
مرگ گاهی ودکا می نوشد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گاه در سایه نشسته است به ما می نگرد
و همه می دانیم
ریه های لذت پر اکسیژن مرگ است
در بندهای به روی سفن زنده تقدیر که از پشت چپر های صدا می
شنویم
پرده را برداریم
بگذاریم که احساس هوایی بفورد
بگذاریم بلوغ زیر هر بوته که می خواهد بیتوته کند
بگذاریم غریزه پی بازی برود
کفش ها را بکند و به دنبال فصول از سر گل ها بپرد
بگذاریم که تنهایی آواز بفواند
چیز بنویسد
به فیابان برود
ساده باشیم
ساده باشیم چه در باجه یک بانک چه در زیر درخت
کار مانیست شناسایی راز گل سرخ
کار ما شاید این است
که در افسون گل سرخ شناور باشیم
پشت دانایی اردو بزنیم
دست در مجذبه یک برگ بشوییم و سر فوان برویم
صبح ها وقتی فورشید در می آید متولد بشویم
هیجان ها را پرواز دهیم
روی ادراک ، فضا ، رنگ صدا پنجره گل نم بزنیم
آسمان را بنشانیم میان دو هجای هستی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ریه را از ابدیت پر و خالی بکنیم
بار دانش را از دوش پرستو به زمین بگذاریم
ناج را باز ستانیم از ابر
از چنار از پیشه از تابستان
روی پای تر باران به بلندی ممبت برویم
در به روی بشر و نور و گیاه و مشره باز کنیم
کار ما شاید این است
که میان گل نیلوفر و قرن
پی آواز حقیقت بدویم

© 2020, All Rights Reserved



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly